

اعتصابات کارگری

دیجیتال کننده : نینا پویان



لنین

اعتصابات کارگری

طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی

و. ای. لینن

انتشارات کارگر

در سالهای اخیر اعتصاب‌های کارگری در روسیه بی‌نهایت زیاد شده‌اند . دیگر حتی يك منطقه‌ی صنعتی که در آن چندین اعتصاب روی نداده باشد وجود ندارد . و در شهرهای بزرگ اعتصاب‌ها بی‌چگاه متوقف نمی‌شوند . بنابراین روشن است که کارگران آگاه و سوسیالیست‌ها باید بیشتر و بیشتر توجه خود را به مسئله‌ی اهمیت اعتصاب‌ها و روش هدایت کردن آنها و وظایف سوسیالیست‌هایی که در آنها شرکت می‌کنند ، معطوف دارند .

خواست ما این است که برخی از عقاید و نظریاتمان را در این باره بطور خلاصه بیان کنیم . در مقاله‌ی اول در نظر داریم که بطور کلی اهمیت اعتصاب‌ها را در جنبش کارگری بررسی کنیم ؛ در بخش دوم مسئله‌ی قوانین ضد اعتصاب روسیه را مطالعه خواهیم کرد ؛ و در بخش سوم به روش‌هایی که اعتصاب‌ها در روسیه هدایت شده و می‌شوند و طرز برخوردی که يك کارگر آگاه باید به آنها داشته باشد خواهیم پرداخت .

- ۱ -

نخست باید توضیحی در مورد پیدایش و گسترش اعتصاب‌ها پیدا کنیم . هر کس که اعتصاب‌هایی را ، چه از تجربیات شخصی خود و چه از گزارش‌های دیگران ، و با روزنامه‌ها ، بخاطر بیاورد ، بیدرنگ متوجه می‌شود که هر جا که کارخانه‌ای بزرگ برپا شده و بر- شماره‌شان افزوده می‌شود اعتصاب‌هایی رخ داده و گسترش می‌یابد . به ندرت ممکن است که حتی يك کارخانه‌ی بزرگ را میان کارخانه‌هایی

که صدها (و در برخی موارد هزارها) کارگر دارند پیدا کرد که در آن اعتصابی روی نداده باشد . زمانی که تعداد کارخانه‌های بزرگ در روسیه کم بود ، تعداد اعتصاب‌ها نیز کم بود . ولی از زمانیکه کارخانه‌های بزرگ چه در محلات صنعتی قدیمی و چه در شهرها و دهات جدید روبه ازدیاد گذاشت ، اعتصاب‌ها هم زیادتر شد .

به چه علت تولید يك کارخانه‌ی بزرگ همیشه منجر به اعتصاب می‌شود ؟ به این علت که سرمایه‌داری ناچار باید به مبارزه‌ی کارگران علیه کارفرمایان منجر شود و وقتی تولید بصورت عمده است این مبارزه به ناچار شکل اعتصاب بخود می‌گیرد . این را توضیح دهیم : سرمایه‌داری نام آن نظام اجتماعی است که در آن زمین ، کارخانه‌ها وسایل و غیره . . . متعلق به تعداد کمی از ملاکین و سرمایه‌داران است ، در حالیکه توده‌ی مردم یا اصلاً از هستی ساقط هستند ، یا دارای مایملک بسیار کمی می‌باشند و مجبورند خود را بصورت کارگر کرایه بدهند .

صاحبان زمین‌ها و کارخانه‌ها کارگران را کرایه می‌کنند و آنها به ساختن اجناس مختلف ، از چه نوع فرقی نمی‌کند ، وامیدارند . اجناسی که بعداً آنها را در بازار بفروش می‌رسانند . به علاوه‌ی مزدی که صاحبان کارخانه‌ها به کارگران می‌دهند به قدری است که تنها برای ادامه‌ی يك زندگی بجز خوردن و خوابیدن برای خودشان و خانواده‌شان کفایت می‌کند . در صورتیکه آنچه که کارگران مازاد بر این مقدار تولید میکنند بصورت سود به جیب کارخانه‌دار سرازیر می‌شود . بنابراین در نظام سرمایه‌داری ، توده‌ی مردم و کارگران مزدور دیگران هستند ؛ آنها برای خودشان کار نمی‌کنند . بلکه به خاطر دستمزد ، برای کارفرمایان کار می‌کنند . قرین به عقل است که کارفرمایان همیشه کوشش در کم کردن دستمزد دارند ؛ هرچه به کارگران کمتر بدهند سود خودشان بیشتر است .

کارگران سعی می کنند که بیشترین دستمزد ممکن را بدست آورند تا بتوانند برای خانواده شان غذای کافی و سالم تهیه کنند ، درخانه های خوب زندگی کنند و مثل بقیه ی مردم لباس بپوشند نه مانند گدایان . بنابراین دائماً کشمکش بین کارگران و کارفرما برسر دستمزد جریان دارد ؛ کارفرما آزاد است و کارگری را که بنظرش مناسب تر بیاید اجیر می کند و بنابراین دنبال ارزانترین کارگر می رود . کارگر هم در انتخاب کارفرمای خویش آزاد است و بنابراین دنبال گرانترین کس می گردد ؛ یعنی آنکس که بیشترین مزد را بپردازد . يك کارگر ، چه در شهر کار کند و چه در ده ، چه خود را به ملاك كرايه بدهد و چه به يك دهقان ثروتمند و يايك مقاطعه كار و يا صاحب كارخانه ، همیشه بايك كارفرما طرف است و با او برسر دستمزد دعوا دارد .

ولی برای يك کارگر تنها امکان دارد که به تنهایی مبارزه کند ؟ تعداد افراد کارگر روبه ازدیاد است ؛ دهقانان در حال خراب شدن هستند و از ده بسوی شهر و کارخانه ها فرار می کنند ملاکین و صاحبان کارخانه ها در حال بکار انداختن ماشین آلاتی هستند که کارگران را از شغل هایشان محروم می سازد . در شهرها تعداد روزافزونی بیکار و در دهات بیش از پیش گدا پیدا می شود ؛ آنها که گرسنه هستند باعث تقلیل بیشتر و بیشتر دستمزدها می شوند . برای هر کارگر دیگر دارد غیر ممکن می شود که به تنهایی با کارفرما مبارزه کند . اگر کارگر تقاضای دستمزد مناسبی بکند و یا به کم کردن دستمزدها رضایت ندهد ، کارفرما به او خواهد گفت بیرون ! و اضافه خواهد کرد که دم در تعداد زیادی مردم گرسنه وجود دارند که باخوشحالی حاضرند با دستمزد کم کار کنند . وقتی مردم تا آنحد بیچاره شده باشند که همیشه تعداد زیادی بیکار در شهرها و دهات وجود داشته باشد و جایی که صاحبان کارخانه ها ثروت های کلان روی هم انبار می کنند و خرده مالکین توسط میلیونها

از میدان بدر می‌شوند ، يك كارگر منفرد در مقابل سرمایه‌دار مطلقاً
زبون و بی‌قدرت است . آن وقت برای سرمایه‌دار ممکن می‌شود
که کارگر را به کلی خورد کند ، از او ، و زن و فرزندش هم به
همچنین ، تاحدمرگ کار برده‌واری بکشد . مثلاً اگر نگاهی به مشاغلی
بیاندازیم که در آنها کارگران موفق به جلب حقانیت قانون از خودشان
نشده‌اند و نمی‌توانند در مقابل سرمایه‌داران مقاومت کنند ، مدت کار
روزانه‌ی بی‌حساب و بیش از حد طولانی را که گاهی اوقات سر به
۱۹ - ۱۷ ساعت میزند ، خواهیم دید ؛ کودکان ۵ یا ۶ ساله را خواهیم
دید که فشار کارشان بیشتر از حد طاقتشان است ، يك نسل از کارگران
دائماً گرسنه را خواهیم دید که به تدریج از گرسنگی می‌میرند ، مثلاً
کارگرانی که در خانه‌ی خودشان برای سرمایه‌داران کار می‌کنند .
بعلاوه هر کارگری می‌تواند تعداد زیادی از این مثال‌ها را به خاطر
بیاورد ! حتی در رژیم‌های برده‌داری و فئودالی هم هیچگاه ستم‌دیدگی
زحمتکش‌شان به دهشتناکی ستم‌دیدگی کارگران در رژیم‌های سرمایه‌داری
نبوده است ، آنگاه که کارگران نتوانند از خود مقاومت نشان دهند و
یا از حمایت قوانینی که اعمال خودسرانه‌ی کارفرمایان را محدود کند
برخوردار شوند .

بنابراین کارگران برای اینکه از بی‌مقدار شدن خود تاچنین حدی
جلوگیری کنند مبارزه‌ی نومیدانه‌ای را آغاز می‌کنند . از آنجا که
می‌بینند که هر کدامشان به تنهایی در مقابل سرمایه‌دار کاملاً بی‌قدرت
هستند و ستم سرمایه‌تهدید به نابودیشان می‌کند شروع به طغیان
دسته‌جمعی در مقابل کارفرمایان می‌کنند . اعتصابات کارگری آغاز
می‌شود . در ابتدا کارگران غالباً نمی‌دانند که چه می‌خواهند ، چون
به هدف‌های اعمال خودشان آگاهی ندارند . تنها ماشین‌ها را خرد
می‌کنند و یا کارخانه را خراب می‌کنند . فقط می‌خواهند خشم خود

را به صاحب کار نشان دهند ؛ نیروی دسته جمعی خود را امتحان میکنند تا بلکه بتوانند از يك وضعیت غیر قابل تحمل خارج شوند ؛ بدون اینکه هنوز بفهمند چرا موقعیت شان اینقدر نومیدانه است و برای چه چیزی باید تلاش کنند . در تمام کشورها خشم کارگران در آغاز شکل طغیان های منفرد به خود گرفت - پلیس و کارخانه دارهای روسیه به آن ها « شورش » می گویند . در تمام کشورها این طغیان های منفرد از يك طرف به اعتصاب های کم و بیش صلح آمیز و از طرف دیگر به يك مبارزه همه جانبه ی طبقه ی کارگر برای آزادی خویش منجر شده است .

اهمیت اعتصاب ها (باوقفه در کار) برای مبارزه ی طبقه ی کارگر چیست ؟ برای اینکه به این پرسش پاسخ بدهیم باید نخست تصور کامل تری از اعتصاب داشته باشیم . مزد کارگران همانطور که دیدیم ، توسط قراردادی بین کارگر و کارفرما تعیین می شود ، و اگر تحت شرایطی کارگر منفرد کاملاً بی قدرت باشد ، واضح است که کارگران باید برای خواست های شان بطور دسته جمعی مبارزه کنند و برای جلوگیری از اینکه کارفرما مزدهار پائین بیاورد و یا برای بدست آوردن مزد بیشتر مجبورند اعتصاب هایی را سازمان دهند . این يك واقعیت است که در هر کشور سرمایه داری اعتصاب کاری وجود دارد . همه جا ، در تمام کشورهای اروپایی و در آمریکا کارگران وقتی که متحد نیستند خود را زبون احساس می کنند و فقط بصورت دسته جمعی می توانند در مقابل کارفرما مقاومت کنند ، یا با اعتصاب کردن و یا با تهدید به اعتصاب . باتکامل سرمایه داری و باز شدن کارخانه های بزرگ ، و خلع ید روز افزون سرمایه داران کوچک توسط سرمایه داران بزرگ ، نیاز به مقاومت دسته جمعی کارگران بیشتر و بیشتر می شود ، چرا که بیکاری زیاد می شود ، رقابت سرمایه داران ، که سعی می کنند اجناس خود را به

نازل ترین قیمت تولید کنند ، بیشتر می شود (که به این منظور می باید به کارگران مزد هرچه کمتری بدهند) و نوسانات صنعتی محسوس تر و بحرانها * ملتهب تر می شود . وقتی صنعت شکوفان است ، کارخانه داران سودهای کلان می برند ولی اصلا به فکر شریک کردن کارگران در سود نمی افتند . ولی باپیش آمدن بحران سعی می کنند که ضررها را به گردن کارگران بیاندازند . در جوامع اروپایی لزوم اعتصابات در جامعهی سرمایه داری تا این حد توسط هر کسی شناخته شده که قوانین این کشورها تشکیل اعتصابات را منع نمی کنند : فقط در روسیه است که قوانین وحشیانه بر ضد اعتصابات هنوز اعمال می شوند (در فرصت دیگری از این قوانین و موارد استعمال آنها سخن خواهیم گفت) . در هر صورت ، اعتصابات که ناشی از خود طبیعت جامعه سرمایه داری اند ، از آغاز مبارزه ی طبقه ی کارگر بر ضد این نظام اجتماعی خبر می دهند . روبرو بودن سرمایه داران ثروتمند با کارگران منفرد و بی چیز یعنی بردگی مطلق کارگران . ولی وقتی این کارگران بی چیز با هم متحد شوند اوضاع تغییر می کند . هیچ ثروتی در دنیا به درد سرمایه دار نمی خورد مگر اینکه او بتواند کارگرانی پیدا کند که حاضر

* ما در جای دیگر به تفصیل بیشتری موضوع بحرانها در صنایع و اهمیت شان برای کارگران خواهیم پرداخت . در اینجا صرفا خاطر نشان می کنیم که در طی سالهای اخیر امور صنعتی در روسیه خوب پیش رفته اند . صنایع در حال ترقی بوده اند . لیکن اکنون (در پایان سال ۱۸۹۹) دیگر نشانه ی روشنی وجود دارد که این « ترقی » به بحران خواهد انجامید : دشواری هایی که در بازاریابی کالاها دیده می شود ، ورشکستگی کارخانه داران ، خانجراحی صاحبکاران خرده پا . و بلایای سهمناکی برای کارگران (بیکاری ، کاهش دستمزدها و غیره)

باشند نیروی کار خود را بر روی وسایل و موادی که متعلق به سرمایه دار است صرف کنند و ثروت تازه‌ای تولید نمایند . تا وقتی که کارگران ناچارند بطور انفرادی با سرمایه‌داران معامله کنند ، بسان بردگان واقعی‌ای باقی خواهند ماند که مجبورند برای بدست آوردن يك قرص نان مداوم بديگران منفعت برسانند . که باید تا ابد خدمتکاران کسرایه شده‌ی زبان بسته‌ای باقی بمانند . ولی وقتی کارگران تقاضاهای خود را بصورت دسته‌جمعی بیان کنند و حاضر به تسلیم شدن در برابر خرد پول‌ها نشوند ، بردگی آنها به سر می‌آید ، تبدیل به انسان می‌شوند ، شروع می‌کنند به درخواست اینکه زحمت آنها نباید فقط در خدمت ثروتمند کردن چند تن پرور باشد ، بلکه باید آنهایی را هم که زحمت می‌کشند قادر سازد که مثل انسان‌های واقعی زندگی کنند . کارگران شروع به پیش کشیدن تقاضای آقا شدن می‌کنند . تقاضای اینکه زندگی آنها باید نه آنطور که سرمایه‌داران و ملاکین برای آنها در نظر گرفته‌اند بلکه آنطور که خودشان می‌خواهند باشد . بنابراین اعتصابات سرمایه‌داران را مملو از ترس می‌کند . چونکه اعتصاب آنها از بین رفتن سروری آنها است . يك سرود کارگری آلمانی در مورد طبقه‌ی کارگر چنین می‌گوید : « تمام چرخ‌ها از چرخش بازمی‌ایستد ، اگر بازوان نیرومند شما آنها را اراده کنند » . و واقعیت هم همینطور است : کارخانه‌ها ، زمین‌های ملاکین ، ماشین‌ها ، خطوط راه آهن ، و غیره و غیره ، همه مانند چرخهایی در يك ماشین عظیم هستند - ماشینی که مواد مختلفی را استخراج می‌کند ، عمل می‌آورد ، و تحویل مقصدهایشان می‌دهند . تمام این ماشین‌ها توسط کارگر کار می‌کنند . کارگری که زمین را شخم می‌زند ، سنگ‌های معدن را استخراج می‌کند ، کالا تولید می‌کند ، خانه و کارگاه و راه آهن می‌سازد . وقتی کارگران از کار کردن امتناع کنند خطر باز ایستادن تمام ماشین می‌رود . هر اعتصابی

به یاد سرمایه‌دار می‌اندازد که کارگران و نه آنها آقایان واقعی هستند۔ کارگرانی که دارند حقوق خود را با صدای هر چه بلندتر اعلام میدارند و مطالبه می‌کنند . هر اعتصاب به کارگران یادآوری می‌کند که موقعیت‌شان نومیدانه نیست و آنان تنها نیستند . ببینید اعتصابات هم بر روی خود اعتصاب‌کنندگان و هم بر روی کارگران کارخانه‌های مجاور یا در حول و حوش و با کارخانه‌های همان رشته‌ی صنعتی چه تأثیر شگرفی دارد . در اوقات معمولی و صالح آمیز کارگر بدون غرولند کارش را می‌کند ، با کارفرما جرو بحث نمی‌کند ، در مورد شرایط خودش هم بحثی ندارد . در موقع اعتصاب او خواست‌های خود را با صدای بلند اعلام می‌کند ، تمام سوء استفاده‌ها را به کارفرما خاطر- نشان می‌سازد ، مدعی حقوق خودش می‌شود ، او دیگر فقط فکر خود و مزد خودش نیست ، بلکه در فکر تمام همکارانش است که همراه با او ابزار را زمین گذاشته‌اند و بدون ترس از هیچ محرومیتی . بخاطر آرمان کارگر بپاخاسته‌اند . هر اعتصاب مترادف با محرومیت‌های زیادی برای توده‌ی زحمتکش است ، محرومیت‌های وحشتناکی که فقط با بدبختی‌های دوران جنگ قابل مقایسه هستند - خانواده‌های گرسنه ، از دست دادن مزد ، غالباً توقیف و اخراج از شهری که خانه و محل کارشان است . علیرغم تمام این رنج‌ها ، کارگران به آنهایی که همکاران خود را ترك می‌کنند تا با کارفرمایان قرارداد ببندند بادیسده‌ی حقارت می‌نگرند . علیرغم تمام این رنج‌هایی که با اعتصاب همراه است ، کارگران کارخانه‌های مجاور از مشاهده‌ی اینکه رفقایشان در مبارزه درگیر شده‌اند شهامت نوینی پیدا می‌کنند . « مردانی که برای خم کردن پشت یک بورژوا این قدر تاب می‌آورند قادر خواهند بود که قدرت تمام بورژوازی را درهم بشکنند » این گفته‌ی یکی از آموزگاران بزرگ سوسیالیسم ، انگلس ، در مورد اعتصاب‌های کارگران انگلیس

است . غالباً کافی است که يك كارخانه اعتصاب كند تا اينكه اعتصاب فوراً در تعداد زيادی كارخانه شروع شود . چقدر اعتصاب ها بر روحیهی كارگران تأثير می گذارد و چطور آن كارگرانی را كه می بينند فقائشان چگونه ديگر برده نيستند و فعلاً ، اگر برای مدتی هم كه شده ، با ثروتمندان برابر شده اند ، متاثير می سازند ! هر اعتصابی اندیشه سوسياليسم را بشدت در ذهن كارگران رسوخ می دهد . اندیشهی مبارزهی تمام طبقه كارگر برای آزادی از ستم سرمايه ! غالباً اتفاق افتاده است كه كارگران يك كارخانه و يا يك بخش از صنعت و بانك شهر قبل از وقوع يك اعتصاب بزرگ تقريباً هيچ چيز دربارهی سوسياليسم نمی دانستند و حتی بندرت در مورد آن فكر کرده بودند ، ولی پس از اعتصاب گروهها و دسته های مطالعه خیلی در ميان آنها مرسوم شده و تعداد بيشتري و بيشتري از كارگران به سوسياليسم روی آورده اند .

اعتصاب به كارگران می آموزد كه بفهمند كه قدرت كارفرمایان و قدرت كارگران در چه نهفته است . به آنها می آموزد كه فقط دربارهی كارفرمایان خودشان و با كارگران همكار خودشان فكر نکنند ، بلكه تمام كارفرمایان ، تمام طبقه های سرمايه دار و تمام طبقه های كارگر را در نظر بگیرند .

وقتی كه يك كارخانه دار كه از ثمره ی زحمت چندین نسل از كارگران ميليونها انباشت کرده است از اضافه کردن يك مبلغ جزئی بردستمزدها امتناع می ورزد و يا حتی كوشش می كند كه مزدها را به يك سطح باز هم كمتری تنزل دهد و اگر كارگران مقاومت نشان دهند هزاران خانواده ی گرسنه را بيرون می ریزد ، بر كارگران روشن می شود كه طبقه های سرمايه دار در كل ، دشمن كل طبقه های كارگر است و كارگران تنها می توانند روی خودشان و عمل متحدشان حساب كنند .

غالباً اتفاق می افتد كه كارخانه داران حداكثر سعی خود را می كنند كه خود را خیر خواه نشان دهند و كارگران را فریب دهند و بهره كشی

خود را با وعده های دروغین و خرده رشوه دادن پنهان کنند. اعتصاب همواره با نشان دادن اینکه «خیرخواه» آنهاگر کی در لباس میش است، این فریب را با يك ضربت نابود میکنند .

بعلاوه ، اعتصاب چشم کارگران را نه فقط به ماهیت سرمایه - داران ، بلکه به ماهیت دولت وقوانین نیز باز میکند . همان طور که کارخانه داران سعی میکنند که خود را خیرخواه نشان دهند، مامورین دولت ونوکران آنها هم کوشش میکنند که به کارگران اطمینان دهند که تزار و دولت تزاری ، همانطوری که عدالت اقتضا میکند، همانقدر در فکر کارفرمایان هستند که کارگران . کارگر در باره ی قوانین چیزی نمیداند ، با مامورین دولت هم که تماس ندارد، بخصوص با آنهائیکه پست های بالاتری دارند ، و در نتیجه اغلب همه ی آنها را باور میکنند .

بعد اعتصاب پیش میاید . دادستان کل ، بازرس کارخانه ، پلیس و غالباً نیروهای ارتش در جلوی کارخانه ظاهر میشوند . کارگران درمیابند که قانون را شکسته اند : کارفرمایان قانوناً مجازند که گردهم جمع شوند و باطناً در مورد راههای پائین آوردن دستمزدهای کارگران بحث کنند ، ولی کارگران اگر به يك موافقت مشترك برسند جنایتکار محسوب میشوند ! کارگران از خانه هایشان بیرون انداخته میشوند، پاپس دکان - هایی را که کارگران میتوانند از آنها جنس نسبه بخرند میبندد، حتی وقتی که رفتار کارگران کاملاً صلح آمیز است کوشش به عمل میاید که سربازان را بر ضد کارگران تحریک کنند . حتی به سربازان دستور داده میشود که به کارگران شلیک کنند و همان وقتی که آنها با تیراندازی از پشت به کارگران در حال فرار، کارگران بدون اسلحه را میکشند، خود تزار مراتب قدردانی خود را به نیروهای نظامی میفرستد (بهمین ترتیب تزار از نیروهای نظامی که کارگران در حال اعتصاب را در «یاروسلاول»

در سال ۱۸۹۰ کشته بودند تشکر کرد) ؛ کم کم بر هر کارگری روشن میشود که دولت تزاری بدترین دشمن آنها است . چرا که از سرمایه داران دفاع میکند و دست و پای کارگران را میبندد . کارگران شروع میکنند بفهمیدن اینکه قوانین فقط برای منافع ثروتمندان ساخته شده است ؛ که مامورین دولت از این منافع محافظت میکنند ؛ که دهان توده‌ی کارگر را بسته ، و به او اجازه نمی‌دهند که احتیاجات خود را اعلام کند ؛ که طبقه‌ی کارگر باید برای خودش حق اعتصاب کردن ، حق چاپ روزنامه‌ی کارگری ، حق شرکت در مجمع ملی را که قوانین تصویب میکند و بر اجرای آنها نظارت میکند بدست بیاورد . دولت خودش بخوبی میداند که اعتصاب چشم کارگران را باز میکند و بهمین دلیل این چنین از اعتصاب میترسد و برای اینکه اعتصاب هر چه زودتر تمام شود متوسل به هر کاری میشود . بیدلیل نبود که یکی از وزرای داخلی آلمان که بدنامیش در پیگرد مستمر سوسیالیست‌ها و کارگران آگاه شهرت یافته بود ، در مقابل نمایندگان ملت اظهار داشت : «در پشت هر اعتصاب اژدهای انقلاب خوابیده است . » هر اعتصابی این حقیقت را در کارگران تقویت میکند و تکامل میبخشد که دولت دشمن آنها است و طبقه‌ی کارگر باید خود را برای مبارزه علیه دولت و برای حقوق مردم آماده کند . بنابراین اعتصاب‌ها به کارگران میاموزد که باهم متحد شوند ، به آنها نشان میدهد که آنها فقط وقتی متحد باشند میتوانند علیه سرمایه‌داران مبارزه کنند ، اعتصاب به کارگران میاموزد که به مبارزه‌ی تمام طبقه‌ی کارگر علیه تمام کارخانه‌داران و علیه حکومت پلیسی استبدادی فکر کنند . به این دلیل است که سوسیالیست‌ها اعتصاب را «مکتب نبرد» مینامند .

مکتبی که در آن کارگران میاموزند که با دشمنانشان برای آزادی تمام مردم ، تمام آنهایی که زحمت میکشند ، از یوغ مامورین دولت و سرمایه نبرد کنند .

لیکن «مکتب نبرد» خود نبرد نیست . وقتی که اعتصاب در میان کارگران شایع است ، برخی از کارگران (از جمله برخی سوسیالیست ها) گمان میبرند که طبقه‌ی کارگر میتواند خودرا فقط به اعتصاب ها ، صندوق اعتصاب ، و یا مجامع اعتصاب محدود کند . که فقط با اعتصاب تنها طبقه‌ی کارگر میتواند بهبود قابل توجهی در شرایط زندگی حاصل و حتی آزادیش را کسب کند . وقتی که کارگران میبینند که چه قدرتی در اعتصاب طبقه‌ی کارگر متحد و حتی اعتصاب های کوچک وجود دارد ، بعضی ها فکر میکنند که کافی است که طبقه‌ی کارگر یک اعتصاب عمومی در سراسر کشور تشکیل دهد تا اینکه کارگران هر چه را میخواهند از سرمایه داران و دولت بگیرند . این عقیده در کشور های دیگر هم در دورانی که جنبش طبقه‌ی کارگر در مراحل اولیه‌ی آن بود و کارگران هنوز خیلی بی تجربه بودند ابراز شده بود . این عقیده اشتباه محض است . اعتصاب یکی از راههایی است که کارگران از آن در مبارزه برای آزادی خود استفاده میکنند ، ولی تنها راه نیست و اگر کارگران نظر خودرا به راههای دیگر مبارزه نیز معطوف ندارند ، رشد و موفقیت طبقه‌ی کارگر را کند خواهند کرد . درست است که اگر اعتصاب ها بخوانند موفقیت آمیز باشند صندوق اعتصاب برای تأمین کارگران در طول اعتصاب لازم است . این صندوق های کارگری (معمولاً صندوق های کارگران در شعبه های مختلف صنعت یا صنف و یا در يك کارخانه در تمام کشورها برقرارند ، ولی اینجا ، در روسیه ، این کار بخصوص

اشکال دارد چونکه پلیس رد آنرا بر میدارد ، پول ها را ضبط می کند و کارگران را توقیف میکند. البته کارگران میتوانند از پلیس پنهان کنند و طبیعتاً اینگونه صندوق ها خیلی با ارزش هستند و ما نمیخواهیم به کارگران نصیحت کنیم که آنها تدارك نبینند ولی نباید تصور شود که صندوق اعتصاب تاوقتی که از لحاظ قانونی ممنوع است میتواند تعداد زیادی اعانه دهنده را بخود جلب کند و تا وقتی که عضویت چنین تشکیلاتی ناچیز است صندوق اعتصاب خیلی مفید واقع نخواهد شد. به علاوه ، در کشورهایی که اتحادیه های کارگری علنی وجود دارد، و مبالغ کلانی در اختیارشان است، طبقه های کارگر هنوز نمیتواند مبارزه خود را به اعتصاب محدود کند. فقط لازم است يك كج و کوله ای در صنعت پیدا شود (يك بحران مانند آنچه که در روسیه نزدیک میشود) تا اینکه کارخانه داران، حتی بطور عمدی، ایجاد اعتصاب کنند، چون به نفع آنها است که برای مدتی کار را تعطیل کنند و جوه صندوق کارگران را به آخر برسانند .

بنابراین کارگران تحت هیچ شرایطی نمیتوانند خود را به عملیات اعتصابی و اجتماعات اعتصابی محدود کنند . دوم این اعتصاب ها فقط وقتی میتوانند موفقیت آمیز باشند که کارگران به اندازه ی کافی آگاهی طبقاتی داشته باشند ، وقتی که کارگران بتوانند زمان مناسب برای اعتصاب کردن را انتخاب کنند ، وقتی که بدانند چگونه تقاضا - های خود را مطرح کنند، و وقتی با سوسیالیست ها تماس داشته باشند و بتوانند از طریق آنها اعلامیه و جزوات بدست بیاورند. هنوز تعداد چنین کارگرانی در روسیه خیلی کم است و برای زیاد کردن تعداد چنین کارگرانی ، برای شناساندن آرمان طبقه کارگر به توده های کارگر و آشنا

کردن آنان به سوسیالیسم و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر باید هر تلاشی به عمل آید. این وظیفه‌ایست که سوسیالیست‌ها و کارگران آگاه باید انجام آنرا مشترکاً و با ایجاد حزب سوسیالیستی طبقه‌کارگر برای این منظور برعهده‌گیرند. سوم اینکه، اعتصاب‌ها همانطور که دیدیم به کارگران نشان میدهند که دولت دشمن آنهاست و مبارزه باید علیه دولت انجام شود. در واقع اعتصاب‌ها هستند که کم‌کم به طبقه‌ی کارگر تمام کشورها آموخته‌اند که برای حقوق کارگران و بطور کلی حقوق ملت، علیه دولت مبارزه کنند.

همانطور که گفتیم، فقط يك حزب سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر میتواند این مبارزه را، با ترویج مفاهیم درست دولت و آرمان طبقه‌ی کارگران انجام دهد. در فرصت دیگری اختصاصاً راجع به اینکه چگونه اعتصاب‌ها در روسیه رهبری میشوند و چگونه کارگران آگاه باید از آن استفاده کنند بحث خواهیم کرد. اینجا فقط لازم است اشاره کنیم که اعتصاب‌ها، همانطور که گفتیم، يك «مکتب نبرد» هستند و نه خود نبرد، که اعتصاب‌ها فقط يك وسیله‌ی مبارزه و فقط يك جنبه‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر هستند.

کارگران باید از اعتصاب‌های تك افتاده فراتر رفته، و همانطور که در تمام کشورها عملاً میکنند، به مبارزه در راه تمام طبقه‌ی کارگر برای آزادی تمام کسانی که زحمت میکشند بپیوندند. هنگامیکه تمام کارگران آگاه سوسیالیست شوند، یعنی هنگامیکه آنها برای این آزادی مبارزه کنند، هنگامیکه آنها در سراسر کشور برای انتشار سوسیالیسم در میان کارگران آموختن تمام روش‌های مبارزه علیه دشمنانشان متحد شوند، هنگامیکه يك حزب سوسیالیستی کارگری ایجاد کنند که برای آزادی تمام مردم از ستم دولت و آزادی تمام

کارگران از یوغ سرمایه مبارزه کند ، تنها در آن هنگام طبقه‌ی کارگر
جزء اساسی آن جنبش عظیم کارگری تمام کشورها خواهد شد ، که
تمام کارگران را متحد میکند و پرچم سرخ را برمی‌افرازد که بر آن
این کلمات نوشته شده است :

« کارگران تمام کشورها متحد شوید »

طبقه کارگر و دموکراسی بورژوازی

و. ای. لینن

بر خورد سوسیال دموکراتها و یا دموکراتهای طبقه کارگر به
 دموکراتهای بورژوا مساله‌ای قدیمی و در عین حال تازه‌ای است .
 مساله‌ای است قدیمی چرا که از همان آغاز کار سوسیال دموکراسی
 مطرح بوده است . اصول تئوریک این مطلب در اولیه‌ترین ادبیات
 مارکسیستی در مانیفست کمونیست و کاپیتال توضیح داده شده است .
 مساله ایست تازه چرا که در هر گام تحولی هر کشور سرمایه‌داری
 آمیخته خاص و در عین حال بدیعی از سایه روشنهای متنوع دموکراسی
 بورژوائی و گرایشات گوناگون در جنبش سوسیالیستی را ببار می آورد .
 بهمین گونه نیز در روسیه این مساله کهن بویژه در زمان حاضر
 تازگی خاصی پیدا کرده است . جهت روشن کردن چگونگی طرح
 مساله در حال حاضر ، با سیر مختصری در تاریخ می آغازیم . ناردونیکهای
 قدیمی انقلابی روس دارای نقطه نظراتی اوتوپستی و نیمه آنارشستی
 بودند . آنان دهقانان ساکن در کمونهای روستائی را سوسیالیستهای
 آماده شده می پنداشتند . آنان بروشنی در پس لیبرالیسم جامعه
 روشنفکر روس امیال بلند همتانه بورژوازی روس را می یافتند . آنان
 مبارزه سیاسی راتخت لوای اینکه بنفع سازمانهای در خدمت بورژوازی
 تمام می شود انکار می کردند . زمانیکه اعضاء نارودنایا اولیا دست
 به مبارزه سیاسی زدند گامی بجلو گذاردند . و لیکن قادر نشدند
 آنرا به سوسیالیسم مربوط نمایند . حتی زمانیکه ایمان سست شوند ،
 به ماهیت سوسیالیستی کمونهای ما از طریق تئوریهائی با روح و . و .
 پیرامون ماهیت غیر طبقاتی و غیر بورژوائی روشنفکران دموکرات

روس تجدید حیات یافت ، برخورد روشن سوسیالیستی به این مساله در پس پرده تاریکی افتاد . نتیجه همانکه نارودنیسم که در گذشته بطور مؤثری لیبرالیسم بورژوائی را نفی می کرد تدریجاً آغاز به یگانه شدن با آن در يك گرایش لیبرال - نارودنیکی نمود . ماهیت بورژوا دموکراتیک جنبش در میان روشنفکران روس که از معتدلترین آنان یعنی جنبش ترقیخواهان آغاز و به افراطیترین جنبش انقلابی تروریستی منتهی گشت ، با پیدایش و تکامل ایدئولوژی پرولتری (سوسیال دموکراسی) و جنبش توده‌ای طبقه کارگر بیشتر و بیشتر واضح گشت . لیکن رشد عامل اخیرالذکر با انشعابی درون سوسیال دموکراتها همراه بود . يك جناح انقلابی و يك جناح اپورتونیستی سوسیال دموکراسی ، که اولی نماینده گرایشات پرولتری در جنبش ما بود ، بوضوح معین شد . مارکسیسم علنی در واقع فی الفور ثابت نمود که « انعکاس مارکسیسم در ادبیات بورژوائی » بوده و از طریق اپورتونیسم برنشتنی به لیبرالیسم درغلطیده است . اکنون نومیستهای درون جنبش سوسیال دموکراسی از یکطرف غرقه در درك شبه آنارشیستی از جنبش صاف و ساده کارگری شده بودند ؛ آنان دفاع سوسیالیستی از اپوزیسیون بورژوائی را بمثابه خیانت به نقطه نظر طبقاتی تلقی می کردند و دموکراسی بورژوائی در روسیه را يك توهم اعلام می داشتند : (به جزوه را بوچیه دلو بنام « دو کنفرانس » که بر علیه ایسکرا نوشته بود رجوع کنید) . از طرف دیگر گرایش دیگری از اکنونومیستها که غرقه در همان ایده صاف و ساده از جنبش بودند سوسیال دموکراتهای انقلابی را متهم به فراموش کردن مبارزه اجتماعی بر علیه حکومت استبدادی که از طرف لیبرالهای ما افراد زمستو و ترقی خواه انجام می گرفت ، می نمودند . (به « ضمیمه جداگانه » را بوچیه میسل سپتامبر ۱۸۹۹ رجوع کنید .)

ایسکرای قدیمی زمانی به عناصر دموکراسی بورژوائی در روسیه اشاره کرد که هنوز بسیاری آنان را در نیافته بودند. ایسکرا دفاع از این گرایش دموکراتیک را از سوی پرولتاریا می‌طلبید (به ایسکرا شماره ۲ درباره دفاع از جنبش دانشجویی) ((مقاله «گزینش ۱۸۳ دانشجو به ارتش» ایسکرا فوریه ۱۹۰۱)) جلد ۴ کلیات انگلیسی ص ۱۹ - ۴۱۴ رجوع کنید : شماره ۸ درباره کنگره غیرقانونی زمستو ؛ شماره ۱۶ درباره مارشالهای لیبرال اشرافیت ؛ شماره ۱۸ درباره تحریکات درونی زمستو و جز آن) . ایسکرا پی‌گیرانه ماهیت بورژوائی و طبقاتی جنبش لیبرالی و رادیکالی را تأکید کرده و درباره افراد مذبذب آسوابوژدنیه‌گفت . زمان آن رسیده تا این حقیقت ساده تفهیم گردد که نه مغلطه بازی سیاسی و نه رسم برسمیت شناختن متقابل دروغین ؛ و نه آنچه مرحوم استبنیک زمانی بنام خود - داری و خود پنهان داری اعلام می‌داشت ، بلکه شرکت عملی (واقعی) در مبارزه است که مبارزه واقعی (و نه فقط لفظی) مشترك بر علیه دشمن را تضمین می‌کند . زمانیکه مبارزه سوسیال دموکراسی آلمانی بر علیه ارتجاع پلیسی - نظامی و فئودال - مذهبی بامبارزه يك حزب اصیل که بر پشتیبانی طبقه معینی از مردم (برای مثال بورژوازی لیبرال) تکیه زده بود واقعاً یکی شد ، آنگاه عمل مشترك بدون هیچ لفاظی پیرامون به رسمیت شناختن متقابل سازمان یافت . (شماره ۲۶) (از « مبارزه سیاسی و مغلطه سیاسی » ایسکرا ۱۵ اکتبر ۱۹۰۲ به جلد ۶ کلیات انگلیسی ص ۶۱ - ۲۶۰ رجوع کنید - ه ت)

چنین برخوردی از سوی ایسکرای قدیمی ما را مستقیماً به اختلافات جاری بر سر نحوه برخورد سوسیال دموکراتها به لیبرالها می‌کشاند . این مشاجرات همانطور که می‌دانیم از کنگره دوم در دو قطعنامه که بترتیب بیانگر نقطه نظرات اکثریت (قطعنامه پلخانف) و

دیگری متعلق به اقلیت (قطعنامه استاراور ۳۸) بود منعکس شد ،
آغاز گشت . قطعنامه اول صحیحاً خصلت طبقاتی لیبرالیسم را بمثابه
جنبش بورژوازی توضیح داده و وظیفه توضیح جوهر ضدانقلابی و
ضد پرولتری گرایش اصلی لیبرالی (گرایش آسوباژدینه) را به
پیش می گذارد . در عین اینکه این قطعنامه لزوم دفاع پرولتاریا از
دمکراسی بورژوائی را قبول می کند متوسل به حربه برسمیت شناختن
متقابل از نوع سیاستمداران نگر دیده بلکه آنرا با روحیه ایسکرای
قدیمی ، مساله مبارزه ای سازمان یافته مطرح می کنند . سوسیالدمکراتها
« تا آنجائیکه بورژوازی انقلابی بوده و یا صرفاً در موضع مخالفت
عملی مبارزاتی با تزاریسم قرار می گیرد می بایستی از آنان دفاع
نماید » .

بلعکس در قطعنامه استاراور تحلیلی طبقاتی از لیبرالیسم و
دمکراتیسم بدست نمی دهد . این قطعنامه که مملو از نیت خوب است
شرایط همکاری ای را تدوین می کند که امکانا بهتر و عالیتر بوده و
لیکن متأسفانه مجازی و فقط لفظی اند . لیبرالها و یا دمکراتها می بایست
فلان و بهمان را اعلام نمایند اینان نباید چنین و چنان خواسته هائی
را به پیش گذارند اینان می بایست این و یا آن شعار را اتخاذ نمایند .
گوئی اینکه تاریخ دموکراسی بورژوازی در هر جا و همه جا کارگران
را متنبه نکرده است تا به اعلامیه ها و دعاوی و شعارها پشت گرمی نداشته
باشند . گوئی اینکه تاریخ صدها مورد برای ما فراهم نکرده که دمکراتهای
بورژوا باشعارهای خواستار نه فقط آزادی کامل ، بلکه مساوات و باشعار
های سوسیالیستی - بدون آنکه بورژوا دمکرات بودن خود را از دست
دهند . به پیش آمده و در نتیجه افکار پرولتاریا را هر چه بیشتر « غبار آلود »
نموده اند . جناح روشنفکر سوسیالدمکراسی می خواهد با این غبار آلود
نمودن از طریق قائل شدن معیار هائی برای دمکراتهای بورژوا مبارزه

نماید تا از این غبار آلود نمودن افکار امتناع ورزند . جناح پرولتری در مبارزه خود به تحلیل از محتوای طبقاتی دمکراتیسم توسل میجوید . جناح روشنفکری در پی موارد معیار توافقات است . جناح پرولتری همکاری واقعی در مبارزه را میطلبد . جناح روشنفکری معیار برای بورژوازی خوب و مهربان که ارزش موافقت کردن داشته باشد را تدوین مینماید . جناح پرولتری هیچگونه توقع مهربانی از طرف بورژوازی نداشته بلکه از هر نوع حتی از خیلی بدترین بورژوازی تا آنجائیکه در عمل با تزاریسیم مبارزه میکند دفاع مینماید . جناح روشنفکری به موضع يك چانه زن در میغلطد . اگر با سوسیال دمکراتها و نه با سوسیال رولوسیونرها هم صف شوی در آنصورت ما بروی يك برنامه بر علیه دشمن مشترك متحد خواهیم شد در غیر اینصورت خیر . جناح پرولتری به يك نقطه نظر مدبرانه معتقد است : دفاعی که ما از شما میکنیم منحصرأً مشروط به اینست که آیا ما را در موضع بهتری برای ضربه زدن به دشمن - قویتر یا ضعیفتر - قرار میدهد یا نه .

تمامی کمبودهای قطعنامه استاراور زمانیکه با اولین واقعیت مواجه گشت ، نمودار شد . سنگ محک این امر بوسیله برنامه مشهور هیئت تحریریه ایسکرای جدید بر نامه «بسیج نوع اعلا تر» فراهم شد که مربوط به مسائل اصولی بحث شده در شماره ۷۷ (سر مقاله «دمکراسی در موقع جدائی راه ها») و در شماره ۷۸ (پاورقی استاراور در آن نشریه) میباشد . در جزوه لنین به این برنامه برخورد شده بود لیکن استدالات آن محتاج بحث دقیقتری میباشد .

ایده اصلی (و عبارت روشنتر گیجی اصل در ایده های) استدالات ایسکرای جدید در تجزیه لیبرالهای زمستو و دمکراتهای بورژوا نهفته است . این تجزیه رشته هدایت کننده درون این مقالات است ضمناً ، خواننده حواس جمع متوجه میشود که بجای واژه دمکراسی بورژوائی

و در کنار و مترادف با آن ، واژه های زیر بکار رفته اند : دمکراسی ،
 روشنفکران رادیکال (عمداً چنین آمده!) ، دمکراسی نوزاد و دمکراسی
 روشنفکری . این تجزیه (دو جریان در بورژوا دمکراسی) از طرف
 ایسکرای جدید به مثابه کشفی بزرگ و درکی اصیل که «ورای» فهم
 لنین بیچاره است با تواضع مخصوصی قلمداد شده و مورد تهنیت
 قرار گرفت . این تجزیه کردن بطور مستقیم با روش مبارزه ای که به مقدار
 زیادی هم از سوی تروتسکی و هم مستقیماً از سوی هیئت تحریریه
 ایسکرا شنیده ایم ، بدین نحو که لیبرالیسم زمستوی «فقط شایسته است
 تا بانیش عقرب تهدید گردد» ولی در عین حال دمکراسی روشنفکری
 بدرد همکاری با ما میخورد ، مربوط است . دمکراسی بایستی مستقلانه
 ب مثابه نیروئی مستقل عمل کند . «لیبرالیسم روسی ، جدا شده از بخش
 اساسی تاریخی اش (توجه کنید!) عصب متحرک اش ، نیمه بورژوا
 دمکراتیکش ، تنها شایسته است با نیش عقرب تهدید شود . «در درک
 لنین» از لیبرالیسم روسی جائی برای آن چنان عناصری نیست تا
 سوسیال دمکراتها ب مثابه نمایندگان پیشتاز دمکراسی در هیچ لحظه ای
 (!) تاثیر خود را بگذارند .

چنین است این تئوری نوین . و بمانند تمامی تئوریهای نوین
 ایسکرای کنونی يك آشفتگی کامل است . در وهله اول ادعای اولویت
 در کشف واژه دمکراسی روشنفکری بی پایه و احماقانه است . ثالماً
 این درک که روشنفکران می توانند چون نیروی مستقلی در آیند بی -
 پایه است . رابعاً طرح اینکه لیبرالیسم زمستوی (بدون نیمه بورژوا
 دمکراتیکش) تنها بدرد تهدید کردن و غیره می خورد غیر عادلانه است .
 اجازه دهید تمامی این نکات را بررسی کنیم .
 قرار است که لنین پیدایش دمکراسی روشنفکری و عنصر سومی
 را نادیده گرفته باشد .

بگذارید به شماره ۳-۲ زاریا رجوع کرده و به مقاله «بررسی
 امور داخلی» که در پاورقی استاراور نقل شده نظر افکنیم. در عنوان
 بخش سوم میخوانیم «عنصر سوم». در تمامی این بخش درباره «ازدیاد
 تعداد و رشد تأثیرات افراد فعالی در زمستوها چون دکتراها، تکنسینها
 و غیره» و درباره «توسعه بی‌گدار اقتصادی... که پا به احتیاج به
 روشنفکران، که هرروزه تعدادشان فزونی مییابد، میدهد»؛ درباره
 «غیرقابل اجتناب بودن تضادهای میان این روشنفکران و بوروکراتها و
 کله‌گنده‌های حکومتی»؛ درباره «خصیلت تمام‌مسری این تضادها در
 این اواخر»؛ درباره «ناسازگار بودن حکومت استبدادی با منافع
 روشنفکران بطور کلی» میخوانیم. در این بخشها ما فراخوان صریحی
 به این عناصر برای متشکل شدن بزیر «پرچم» سوسیال دمکراسی
 ارائه میدهیم...

آیا گفتنی نیست که حساب کتاب تروتمیزی است؟ کشف نوین
 دمکراسی روشنفکری و لزوم بسیج آنان بزیر پرچم سوسیال دمکراسی
 سه سال پیش از طرف لنین بیچاره «کشف» شده بود!
 البته آنتی تزمیان افراد زمستوی و بورژوا دمکراتها در آن زمان
 هنوز کشف نشده بود. ولیکن مقایسه این دو همانقدر منطقی است که
 «گوبرنیای مسکو و سرزمین امپراطوری روس» منطقی است. هم
 افراد زمستو که به حق رای مشروط معتقدند و هم مارشالهای نجبا تا
 آن درجه‌ایکه با حکومت استبدادی و سرواژ مخالفت میورزند دمکرات
 میباشند. دمکراتیسم آنان محدود، تنگ و نا پیگیر است همانطور که
 همه و هرگونه دمکراتیسم بورژوائی به يك یا چند درجه محدود و تنگ
 و ناپیگیر میباشد. سرمقاله ایسکرای شماره ۲۷ لیبرالهای ما را بشرح
 ذیل تقسیم و مورد تحلیل قرار میدهد:

۱- مالکین صاحب رعیت ۲- مالکین لیبرال ۳- روشنفکران

لیبرال که مدافع قانون اساسی با حق رای مشروط میباشند و ۴- چپ افراطی - روشن فکران دمکرات . این تحلیل ناکافی و التقاطی است چرا که دسته بندی روشنفکران باطبقات و گروههای مختلف که منافعشان بوسیله روشنفکران نمایندگی میشود جابجا شده است . دمکراتیسم بورژوائی روس علاوه بر منافع بخش وسیعی از مالکین ، منعکس کننده منافع توده تجار و تولید کنندگان (مانوفاکتورداران - مترجم) بطور عمده بخش متوسط و کوچک، وهم چنین (و این علی الخصوص مهم است) منافع توده دهقانان مالک و خرده مالک را منعکس می - نماید . اولین نقیصه در تحلیل ایسکرا همانا چشم پوشی از این وسیعترین بخش دایره بورژوا - دموکرات روسیه می باشد . نقیصه دوم همانا ناتوانی در ملاحظه این امر است که روشنفکران دموکرات روس بالاجبار ، و نه تصادفی ، به سه گرایش عمده مطابق با مواضع سیاسی شان میشوند : آسوا باژدنیه ، سوسیال - انقلابی ، و سوسیال - دموکراتیک . تمامی این گرایشات دارای پیشینه طولانی ای هستند ، هر کدام (به آن اندازه که در زیر حاکمیت استبدادی امکان دارد) نقطه نظر ایدئولوگهای اعتدالی و انقلابی دموکراتهای بورژوا و نقطه نظر بورژوا و نقطه نظر پرولتاریا را می نمایند . هیچ چیز شگفت انگیزتر از آرزوهای معصومانه ایسکرای جدید مبنی بر اینکه «دموکراتها می - بایست بمتابسه نیروی مستقل عمل کنند» ، در این اینکه دموکراتها را با روشنفکران رادیکال یکی گرفته است ، نمی باشد ! ایسکرای جدید فراموش میکند که روشنفکران رادیکال و یا جنبش دموکراتیک روشنفکری ، که به «یک نیروی مستقل» بدل شده ، چیزی جز «حزب سوسیال - انقلابیون» نیست ! روشنفکران دموکرات ما «چپ افراطی» دیگری جز آن ندارد . اگر چه ، قابل استدلال است

که بتوان از يك نیروی مستقل روشنفکران تنها به مفهوم تروریستی و یا طعنه آمیز کلمه صحبت کرد . قرار گرفتن با دموکراتها بورژوا در يك پلاتفرم و گرویدن به چپ از (جناح) آسو باژدنیه بمعنی گرویدن بسوی سوسیال انقلابیون است و بس

بالاخره ، آخرین کشف ایسکرای جدید کمتر قابلیت مقابله با انتقاد شدن را دارد ، یعنی کشف اینکه «لیبرالیسم فاقد بخش نیمه بورژوا - دموکراتیکش» تنها بدرد تهدید نیش عقرب خورده ؛ و اینکه اگر کسی جز افراد زمستوی وجود ندارد تا بسوی شان رجوع شود ، عاقلانه تر است که ایده هژمونی (توفق ، استیلای سیاسی - تشکیلاتی - مترجم) بدور انداخته شود . لیبرالیسم ، بهر نوعی که باشد ، تنها تا آن درجه ای که عملاً با حکومت استبدادی مخالفت می ورزد ، سزاوار دفاع از سوی سوسیال دموکراتهاست . تنها دفاع دموکرات پیگیر واقعی (یعنی پرولتاریا) از همه دموکراتهای (یعنی بورژوازی) نا پیگیر است که ایده هژمونی را به واقعیت بدل می - نماید . تنها ایده خورده بورژوای چانه زن از هژمونی است که میتواند این دفاع را بمتابه سازش کردن ، برسمیت شناختن متقابل و مسامحه عبارت پردازی ، بیندارد . از نقطه نظر پرولتاریا هژمونی در مبارزه به آن کس تعلق می یابد که پرشورترین مبارزه را به پیش برد ، کسی که هیچ فرصتی را برای ضربه زدن به ارتجاع از کف نمی دهد ، کسی که حرفش با عملش می خواند ، کسی که بنابر این رهبر ایدئولوژیکی نیروهای دموکراتیک است ، کسی که هر نوع سیاستی نیم بند را به زیر شلاق انتقاد میکشد . ایسکرای جدید بطور غمناکی در اشتباه است اگر فکر می کند نیم بندی بورژوازی

خصوصیتی معنوی و نه اقتصادی سیاسی اوست ، اگر که تصور می‌نماید که ممکن و لازم است تا معیاری برای نیم بندی تعیین نمود که کمتر از آن ، لیبرالیسم سزاوار ضربه نیش عقرب بوده و یا بالا تر از آن درجه ، لایق همکاری است . بسادگی این بمعنی « از پیش تعیین درجه فرومایگی ممکنه » است . فی الواقع ، در معنی این عبارت تعمق کنید : گذاشتن معیار همکاری برای گروه‌های اپوزیسیون یا اینکه حق رای مستقیم ، مساوی ، مخفی و همگانی را قبول کنند بمعنی « مطرح نمودن معیار تخطی ناپذیر خواسته‌های ما ، کاغذ لیتموس آزمایش دموکراسی ، و قرار دادن تمامی وزنه دفاع ارزشمند پرولتاریا بر میزان و حدود برنامه‌های سیاسی آنان است » (شماره ۷۸) چه زیبا طرح شده ! و چقدر آدم می‌خواهد به نویسنده این عبارات قشنگ ، آقای استار اور ، قبلا بگوید : دوست عزیز من ، ارکادی نیکولایوویچ ، عبارات زیبایت به هدر رفته‌اند ! و زمانیکه آقای استرووه با يك نیش قلم حق رای همگانی را در برنامه دسته آسوباژدنیه نوشت ، معیار تخطی ناپذیر استار اور را خنثی کرد . و همان استرووه در عمل ؛ بیش از فقط يك مورد ، بما ثابت نموده که تمامی این برنامه‌ها تا آنجائیکه برای لیبرالها مطرح است ، کاغذ پاره‌ای بیش نبوده ، و کاغذ لیتموس هم نیستند ، بلکه کاغذ معمولی‌اند ، چرا که برای يك دموکرات بورژوا اهمیت ندارد که امروز يك چیز و فردا چیزی دیگر بنویسد . این مسأله خصوصیت حتی بسیاری از روشنفکرانی است که بصف سوسیال دموکراسی می - پیوندند . تمامی تاریخ لیبرالیسم روسی و اروپائی صدها مورد بدست ما میدهد که حرف ما با اعمال مغایرند ، و بدین جهت است

که آرزوی استاراور در تدبیر معیار کاغذی تخطی ناپذیر اینقدر ساده لوحانه است .

این آرزوی ساده لوحانه استاراور را بدین ایده شگرف می کشاند که دفاع از مبارزه ضد تزاری بورژوازی که موافق حق رای همگانی نمی باشد بمعنی « پوچ کردن ایده حق رای همگانی » است ! شاید استاراور پاورقی زیبای دیگری برای ما خواهد نوشت تا ثابت کند که دفاع ما از سلطنت طلبان در مبارزه شان بر علیه حکومت استبدادی، « ایده » جمهوری را به پوچ تبدیل می نماید ؟ اشکال در این است که افکار استاراور بسی اختیار در یک دایره معیوب عبارات ، شعارها ، خواسته ها ، و بیانیه ها می گردد و از تنها معیار واقعی - درجه شرکت واقعی در مبارزه - چشم می پوشد . این در عمل ، بطور غیر قابل اجتنابی به خوش نا ساختن روشنفکران رادیکال ، که « موافقت » با آنان ممکن اعلام می شود ، می انجامد . با تحقیر مارکسیسم ، روشنفکران را « عصب محرکه » (و نه نوکر چرب زبان ؟) لیبرالیسم اعلان می نمایند ، رادیکالهای فرانسوی و ایتالیائی مفتخر به برگزیدن افرادی هستند که خواسته های ضد دموکراتیک و یا ضد پرولتری برایشان بیگانه است ، اگر چه هر کسی می داند که این رادیکالها به پلاتفرمهای خود خیانت ورزیده اند و پرولتاریا را چندین مرتبه گمراه نموده ، و اگر چه در همان صفحه بعدی مقاله (ص ۷) همان شماره ایسکرا (شماره ۷۸) شما می توانید بخوانید که سلطنت طلبان و جمهوریخواهان در ایتالیا « در مبارزه علیه سوسیالیسم همدست بودند » ، قطعنامه روشنفکران ساراتف (انجمن خدماتی بهداشتی) که برای شرکت نمایندگان تمامی مردم در فعالیت های مقننه می کوشیدند ، به عنوان

« ندای واقعی (!) دموکراسی » (شماره ۷۷) اعلام می‌شود . برنامه عملی برای شرکت پرولتری در کارزار زمستوی یابند « شرکت در برخی همکاری‌ها بانمایندگان جناح چپ بورژوازی اپوزیسیون » همراه می‌شود . توافق معروف مبنی بر عدم ایجاد ترس و وحشت) . در جواب به سوال لنین ، که بر سر قیود همکاری استاراور چه آمده ، هیئت تحریریه ایسکرای جدید نوشت :

این قیود می‌بایستی همواره در نظر افراد حزبی قرار گیرد ، و اینان با علم به آن شرائطی که حزب به شرکت در همکاری‌های سیاسی با حزب دموکراتیکی وارد می‌شود ، از نظر اخلاقی ، حتی در مورد همکاری‌های محلی که در نامه ذکر آن رفته ، محظورند تا نمایندگان قابل اتکا اپوزیسیون بورژوازی - و دموکراتهای واقعی را از لیبرالهای سطحی‌گرا جدا نمایند .

گام اول به گام بعدی می‌انجامد . بعلاوه بر همکاریهای حزبی (تنها مجازهای آن ، طبق قطعنامه استاراور) ، همکاریهای محلی در شهرهای مختلفی بچشم می‌خورد . در کنار وجواری همکاری‌های رسمی ؛ همکاریهای معمولی نیز به پیش آمده . هم اکنون اینگونه به نظر میرسد که برسمیت شناختن لفظی متقابل «معیارها» و نیروی مقید کننده معنویش ، با خود عنوان «قابل اتکا» و «دموکرات واقعی» را حمل می‌کنند ؛ هر چند که بچه‌ای می‌فهمد که صدها کله‌گنده زمستوی به هرگونه ادای حرفی و حتی به خوردن قسم يك رادیکال که والله سوسیالیست هستند - و هر چیز دیگر که سوسیال دموکراتها را خاموش نگهدارد ، متشبهت می‌شوند .

خیر ، پرولتاریا به این بازی شعارها ، بیانیه‌ها و همکاریها وارد نخواهد شد . پرولتاریا هیچگاه فراموش نخواهد کرد که دموکراتها

بورژوا هیچگاه دموکراتهای قابل اتکا نخواهند شد . پرولتاریا از دموکراتهای بورژوا ، نه براساس معامله برای جلوگیری از بروز ترس و وحشت ، نه براساس اعتقاد به قابل اتکا بودنشان . دفاع خواهد نمود : ولیکن آنگاه و به آن درجه که آنان واقعاً بر علیه حکومت استبدادی مبارزه کنند . چنین دفاعی در خدمت بدست آوردن اهداف انقلابی - سوسیالیستی مستقلانه پرولتاریا لازم می رود .

و پذیرود شماره ۳

(۱۱) ۲۴ ژانویه ۱۹۰۵

جلد ۸ کلیات آثار لنین

۲۰ ریال

دیجیتال کننده : نینا پویان